

اقسام طرق اعتراض به آرا صادره از محاکم و آثار آن

*سحرناز حیدری ابندانسری ، مهسا دروی

*وکلائی پایه یک دادگستری-کارشناسان ارشد حقوق خصوصی

مقدمه :

دستگاه قضایی با رعایت قوانین نهایت تلاش خود را می نماید تا حقوق افراد را احقاق نماید و بر مبنای عدالت حکم دهد. حال در برخی موارد ممکن است بنا به دلایل و وجود شرایطی حق افرادی در معرض خطر قرار گیرد. در نتیجه قانون راه هایی را برای این افراد در نظر گرفته است تا از این طریق به حق خویش دست یابند. این طریق اعتراض در دو دسته ی عادی و فوق العاده جای می گیرند. طرق عادی طرقی است که راه استفاده از آن برای افراد علی القاعده بدون تشریفات خاصی باز است. طرق عادی شامل دو دسته ی واخواهی و تجدید نظر خواهی است. واخواهی شکایت محکوم علیه غایب از رأی است و تجدیدنظر خواهی شکایت محکوم علیه از رأی صادره است . طرق عادی دارای آثار تعلیقی و انتقالی هستند . یعنی مجدداً با همه ی موارد موضوعی و حکمی مورد بررسی قرار می گیرند. هم چنین اجرای حکم صادره ی قبلی تا روشن شدن نتیجه ی واخواهی و تجدید نظر خواهی به تعویق می افتد.

در مقابل طرق فوق العاده شکایت از آراء وجود دارد که شامل فرجام ، اعاده ی دادرسی و اعتراض شخص ثالث است . اعتراض در طرق فوق العاده دارای شرایط و تشریفات خاصی است . علی الاصول طرق فوق العاده شکایت از رأی فاقد اثر انتقالی و تعلیقی می باشند و فقط همان جهات ذکر شده مورد بررسی قرار می گیرند. هم چنین اجرای حکم صادره را نیز به تعویق نمی اندازند . اما در شرایطی با اخذ تأمین مناسب از محکوم له ، حکم صادره اجرا می شود. گاهی نیز این تأمین از محکوم علیه گرفته می شود و اجرای حکم را به تعلیق می اندازد . همه ی این موارد دارای شرایط خاصی است که در متن بدان ها پرداخته ایم.

طرق شکایت و اعتراض به آراء به دو طریق عادی و فوق العاده انجام می شود. طرق عادی شکایت از آراء طرقی است که علی الاصول طرح آن ها مجاز است مگر در موارد استثناء استفاده از این طرق هیچ تشریفات زایدی برای طرفین به همراه ندارد. واخواهی و تجدید نظر خواهی از طرق عادی شکایت از آراء هستند.

در نظام حقوقی ما اصل بر قطعی بودن آراء می باشد. این اصل از ویژگی نظام دادرسی اسلامی برگرفته شده است که کپی از خصوصیات این نظام یک درجه بودن رسیدگی می باشد و اصل بر این است که رسیدگی قاضی صحیح است و رأی صادره قطعی و غیر قابل اعتراض است. لکن بهترین قضات نیز همانند سایر افراد بشر در معرض خطا و اشتباه قرار دارند بنابراین باید طرقی پیش بینی شود تا حق کسی پایمال نگردد. در ماده ۵ قانون آیین دادرسی مدنی نیز این موضوع مورد اشاره قرار گرفته است. « آرای دادگاه ها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا در مواردی که به موجب سایر قوانین قابل نقض یا تجدیدنظر باشند.»

این ماده باعث شده است که شمول آرای قابل تجدیدنظر بیش تر از آرای قطعی باشد.

واخواهی نیز شیوه ای است که برای اعمال حق محکوم علیه غایب در نظر گرفته شده است. چون وی بدون شرکت در جریان دادرسی محکوم شده است، می تواند با تقدیم دادخواست واخواهی تقاضا نماید تا مجدداً به دعوای مطروحه رسیدگی شود.

در مقابل طرق فوق العاده شکایت از آراء را داریم. طرق فوق العاده طرقی هستند که استفاده از آن ها برای طرفین مقید به شروطی است و شامل فرجام، اعاده ی دادرسی و اعتراض ثالث می باشد.

فرجام شکایتی است که در دیوان عالی کشور مورد رسیدگی واقع می شود و فقط انطباق یا عدم انطباق رأی صادره با قانون را تشخیص می دهد و در صورت عدم انطباق با قانون پرونده را به مرجع تالی جهت رسیدگی احاله می نماید.

اعاده دادرسی نیز شکایتی است که مختص به احکام است و این امکان را می دهد که محکوم علیه با وجود شرایطی بتواند مجدداً در خواست رسیدگی به حکم قطعی شده را بنماید.

در نهایت اعتراض ثالث نیز به اشخاص ثالث که به نوعی خود را مرتبط به دعوا می دانند این امکان را می دهد تا بتوانند حق خود را اثبات نمایند.

در این تحقیق می خواهیم بررسی نماییم هنگامی که یک شخص یکی از این طرق اعتراض را به کار می برد چه تأثیری بر دادرسی و روند اجرای حکم صادر شده می گذارد؟ آیا این اعتراض موجب می شود تا حکمی که صادر شده است اجرا نشود؟ آیا به اعتبار آن لطمه وارد می کند؟ این شیوه اعتراض چه آثاری دارد؟

این تحقیق در پنج بخش تهیه شده است که به ترتیب به واخواهی، تجدیدنظر خواهی، فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث پرداخته شده است.

در هر بخش ابتدا شیوه ی اعتراض مذکور را تعریف نموده و مختصری از کلیات آن را بیان می نماییم. سپس به بررسی آثاری که به جای می گذارد و تأثیراتی که هر مورد بر رأی صادره و اجرای آن خواهد گذاشت می پردازیم.

فصل اول - واخواهی

کلیات

واخواهی شکایتی است که محکوم علیه غایب نسبت به حکم غیابی مطرح می نماید. بنابراین برای طرح چنین شکایتی باید چند شرط وجود داشته باشد: اول این که واخواهی فقط نسبت به احکام صورت می گیرد. دوم این که واخواهی شکایتی است که خوانده می تواند آن را مطرح کند زیرا حکم نسبت به خواهان همیشه حضوری است و شرط دیگر این است که حکم باید علیه خوانده کلاً یا جزئاً صادر شده باشد بنابراین اگر حکمی به نفع خوانده صادر شده باشد ولو وی در جریان دادرسی حضور نداشته است قابل واخواهی نیست.

محکوم علیه غایب کسی است که در هیچ یک از جلسات دادرسی شرکت ننموده و لایحه نیز نداده باشد و وقت جلسه به وی ابلاغ واقعی نیز نشده باشد. زیرا اگر ابلاغ واقعی شده باشد و باز همه وی در جلسات دادرسی شرکت ننموده باشد از جریان دادرسی اطلاع داشته و خودش اقدام به ضرر خویش نموده است.

در مرحله ی تجدیدنظر نیز ممکن است چنین اعتراضی مطرح شود بدین طریق که در مرحله ی بدوی حکم به نفع خوانده ی غایب صادر شود سپس خواهان که در مرحله ی بدوی محکوم شده بود تجدید نظر خواهی نموده و در مرحله ی تجدیدنظر حکم به نفع خواهان مرحله بدوی و علیه خوانده ی غایب صادر شود سپس تجدیدنظر خوانده اطلاع یافته و واخواهی بنماید.

دادگاه باید ذیل حکم ، حضوری یا غیابی بودن آن را توصیف نماید. لکن اگر دادگاه حکم را حضوری اعلام نمود در صورتی که فی الواقع غیابی بوده است ، فرد حق دارد دادخواست واخواهی تقدیم نماید. برعکس اگر حکم در واقع حضوری بوده ولی دادگاه آن را غیابی اعلام نمود، این امر هم تخلف محسوب می شود و هم

حق واخواهی برای محکوم علیه ایجاد نمی کند مهلت واخواهی برای افراد مقیم ایران بیست روز و برای افراد مقیم خارج کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ واقعی رأی است . حال اگر مهلت بیست روزه ی واخواهی سپری شود و حکم قابلیت تجدید نظر خواهی داشته باشد و شخص در زمان تجدید نظر دادخواست واخواهی تقدیم کند دادگاه آن را تجدیدنظر محسوب می نماید. برعکس اگر فرد در مهلت واخواهی دادخواست تجدیدنظر مطرح نماید، چون واخواهی یک حق است و حق ، قابل اسقاط می باشد، دادگاه نیز آن را تجدیدنظر محسوب کرده و وی عملاً حق واخواهی را از خود سلب می نماید.

در مرحله ی واخواهی ، ورود ثالث و جلب ثالث نیز امکانپذیر است . هر چند این مورد در ماده ی ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت ذکر نشده است اما با توجه به ملاک ماده ی مزبور که این دعاوی را تا زمان اعلام ختم دادرسی پذیرفته است در می یابیم که مطرح آن ها در مرحله ی واخواهی نیز امکان پذیر است.

آثار

اکنون که با این نوع از اعتراض آشنا شدیم می خواهیم به بررسی آثار آن بپردازیم. حکم بدوی صادر شده است . خواننده در دعوا غایب بوده و لایحه نیز نداده است . به وی ابلاغ واقعی نیز نشده بود . حکم به نفع خواهان صادر می شود. سپس خواننده مطلع شده و دادخواست واخواهی تقدیم می نماید. تکلیف حکم بدوی صادر شده چیست؟ واخواهی محکوم علیه چه آثاری بر جای خواهد گذاشت؟

اثر تعلیقی

اثر تعلیقی بدین معناست که حکم صادره معلق می شود. واخواهی دارای اثر تعلیقی است. یعنی هنگامی که حکم بدوی صادر می شود که قابل واخواهی باشد. اگر محکوم علیه مقیم ایران باشد تا بیست روز و اگر مقیم خارج از کشور باشد تا دو ماه اجرای حکم صادره متوقف می شود اگر وی در این مدت واخواهی نمود اثر تعلیقی از بین می رود(در صورتی که حکم قابل تجدید نظر نباشد) و اگر وی در این فاصله واخواهی نمود تا صدور حکم واخواهی اجرای حکم صادره به تعلیق می افتد. این در فرضی است که حکم صادره به محکوم علیه ابلاغ واقعی شده باشد. اگر مهلت واخواهی سپری شود و حکم قابل تجدید نظر باشد در مبحث تجدید نظر خواهی بدان خواهیم پرداخت که آیا در خواست تجدید نظر نیز اجرای حکم صادره را به تعلیق می اندازد یا خیر؟ اگر مهلت بیست روز و دو ماه برای واخواهی سپری شد و حکم در پرونده ای صادر شده باشد که قابل تجدیدنظر نبوده است، در این صورت پس از انقضای مهلت، حکم خود به خود اجرا نمی شود بلکه

محکوم له باید از دادگاه تقاضای اجرای حکم را بنماید و با لطف تا هر زمان که محکوم له در خواست ننمود حکم اجرا نمی شود.

اگر حکم غیابی به محکوم علیه ابلاغ قانونی نیز شده باشد اجرای حکم اثر تعلیقی دارد و تا مهلت بیست روز و دو ماه متوقف می شود. اگر در این مدت محکوم علیه دادخواست وخواهی را تقدیم نمود تا صدور حکم وخواهی اجرای حکم به تعلیق می افتد در غیر این صورت پس از انقضای مهلت مذکور در صورتی که رأی قابل تجدید نظر نباشد به درخواست محکوم له به اجرا در می آید.

سوالی که مطرح می شود این است که اگر مهلت وخواهی سپری شد و محکوم علیه دادخواست وخواهی نداد و حکم قابل تجدید نظر نیز نبود یا این که مهلت آن منقضی شد و به درخواست محکوم له به اجرا در آمد سپس محکوم علیه ادعای عذر موجه را مطرح نمود، یا این که حکم به وی ابلاغ قانونی شده بود محکوم علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد حکم بوده و پس از انقضای مهلت از آن آگاهی یافته تکلیف چیست؟ آیا دادخواست وخواهی از او پذیرفته می شود و چه اثری خواهد داشت؟

مطابق ماده ی ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی، در خواست وخواهی پذیرفته می شود. اگر فرد مدعی وجود عذر موجه باشد که در این ماده بدان ها اشاره شده است، اگر دادگاه این موارد را احراز نمود، اجرای حکم متوقف می شود. اگر فرد مدعی عدم اطلاع از حکم بوده است نیز دادخواست وخواهی خود را به دادگاه تقدیم می کند دادگاه باید خارج از نوبت در این مورد رسیدگی بنماید. اگر قرار قبول دادخواست وخواهی صادر شد درخواست صدور اجرائیه تا پایان رسیدگی از محکوم له مرحله ی بدوی پذیرفته نمی شود و اگر حکم در حال اجرا باشد فوراً عملیات اجرایی متوقف می شود. حال اگر در زمان وخواهی حکم صادر شده اجرا شده باشد تکلیف چیست؟ برای حل این مسئله تبصره ی ۲ ماده ی ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی تدوین شده است که می گوید: «اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین متناسب از محکوم له خواهد بود . مگر این که دادنامه یا اجرائیه به محکوم علیه غایب ابلاغ واقعی شده و نام برده در مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ دادنامه وخواهی نکرده باشد». زیرا حکم صادره باید ابلاغ واقعی شود حال که ابلاغ قانونی صورت گرفت ممکن است محکوم علیه از مفاد رأی مطلع نشود در نتیجه بعد از اتمام مهلت، رأی به اجرا در آید. در چنین صورتی از محکوم له ضامن معتبر یا تأمین متناسب اخذ می شود تا اگر وی مدعی عدم اطلاع از مفاد رأی شد و خارج از مهلت دادخواست وخواهی تقدیم نمود و حکم به نفعش صادر شده بتوان عملیات اجرایی را به حالت نخست بازگرداند و اموال محکوم له در دسترس باشد تا مانعی در این مسیر وجود نداشته باشد. این تأمین باید متناسب به میزان محکوم به باشد تا هر زمانی که احراز شود محکوم علیه غایب از مفاد حکم مطلع شده و در مهلت مقرر وخواهی ننموده تأمین اخذ شده مسترد می شود.

اگر حکم غیابی صادر شده غیر مالی باشد و به محکوم علیه ابلاغ واقعی نشده بود، اگر موضوع حکم غیر مالی اعتباری باشد چون ذاتاً مالی محسوب می شود از محکوم له تأمین اخذ می شود ولی اگر حکم غیر مالی ذاتی باشد و به محکوم علیه ابلاغ قانونی شود اجرای حکم منوط به معرفی ضامن و اخذ تأمین نمی باشد.

حال اگر حکم صادره فی الواقع غیابی بوده اما دادگاه آن را حضوری توصیف نمود، تکلیف حکم صادره چیست؟

با توجه به ملاک ماده ی ۳۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی که می گوید: «تجدید نظرخواهی از آرای قابل تجدید نظر که در قانون احصاء گردیده مانع اجرای حکم خواهد بود، هر چند دادگاه صادر کننده ی رأی آن را قطعی اعلام نموده باشد مگر در مواردی که طبق قانون استثنا شده باشد.» پس دادگاه نمی تواند به درخواست محکوم له دستور اجرای حکم را صادر نماید و باید مهلت بیست روزه را در نظر بگیرد. در غیر این صورت مانند موارد ذکر شده در بالا باید اجرای حکم متوقف شود و یا اگر اجرا شد واخوانده باید اقامه ی دعوا کرده و خسارت ناشی از اجرای حکم را از واخوانده مطالبه نماید.

اثر انتقالی

اثر دیگری که به طرق عادی شکایت از آرا از جمله واخواهی مترتب می شود، اثر انتقالی است. اثر انتقالی بدین معناست که هنگامی که محکوم علیه مرحله ی قبلی اقدام به طرح دادخواست واخواهی می کند مجدداً به همه ی مسائل موضوعی و حکمی از ابتدا رسیدگی می شود. ممکن است دادگاه مجدداً صدور قرار اعدادی را ضروری تشخیص دهد بنابراین می تواند اقدام به صدور آن نماید یا این که از نتیجه ی قرار قبلی استفاده کند. هم چنین در مورد جنبه ی حکمی نیز دادگاه دارای اختیار است و ممکن است قانون دیگری را منطبق با آن امر تشخیص دهد و طبق آن ماده حکم دهد. هم چنین باید متذکر شد که دادگاه نمی تواند وسیع تر از آن چه که در مرحله ی بدوی مورد رسیدگی قرار گرفته بود را مورد بررسی قرار دهد.

اثر واخواهی نسبت به سایرین

مطابق ماده ی ۳۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی رأیی که پس از واخواهی صادر می شود فقط نسبت به واخواه و واخوانده موثر است و شامل کسانی که واخواهی نکرده اند نخواهد شد. بنابراین اگر چند محکوم علیه غایب داشته باشیم و فقط یکی از آن ها دادخواست واخواهی بدهد و حکم به نفع او صادر شود این حکم جدید

فقط نسبت به همان شخص قابل اجراست مگر این که ماهیت حکم به گونه ای باشد که قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در چنین صورتی نسبت به سایرین نیز تسری می یابد(مانند حکم به تحویل حیوان زنده که قابل تجزیه و تفکیک نیست). لکن در عمل بیش تر احکام قابل تجزیه و تفکیک هستند.

در پایان این بخش باید متذکر شویم که قرار چه قاطع دعوا باشد مانند قرار رد دعوا و چه غیر قاطع مانند قرارهای اعدادی قابل واخواهی نیستند. و قرار غیابی وجود ندارد . بنابراین بحث واخواهی در قرار مطرح نمی شود. پس اگر در جریان دادرسی که خوانده ی دعوا غایب است دادگاه قرار دستور موقت صادر نماید خوانده پس از اطلاع نمی تواند بر این قرار دادخواست واخواهی مطرح نماید. زیرا اگر در اثنای رسیدگی از دادرسی مطلع شود می تواند در دادرسی شرکت نماید و اگر هم اطلاع نیافت و حکم بدوی صادر شد وی می تواند نسبت به حکم واخواهی نماید که در چنین صورتی حکم بدوی به تعلیق در می آید.

فصل دوم- تجدید نظر خواهی (پژوهش)

کلیات

تجدید نظر به معنی بازبینی و قضاوت مجدد حکم صادره از دادگاه بدوی است. بنابراین دادگاه تجدید نظر در درجه ی دوم رسیدگی قرار می گیرد و تمامی موارد را مجدداً بررسی می نماید. این طریق به منظور کاهش و اصلاح اشتباهات قضایی ایجاد شده است. در قانون آیین دادرسی مدنی اصل بر غیر قابل تجدیدنظر بودن آرا است که در ماده ی ۵ و ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی بدان اشاره شده است. در رسیدگی تجدیدنظر طرح ادعای جدید ممنوع است چون تجدید نظر بازبینی حکم صادره است و اگر ادعای جدید مطرح شود باعث می شود که این دادگاه امری را رسیدگی کند که برای نخستین بار می خواهد مورد بررسی قرار گیرد و چنین کاری خارج از صلاحیت ذاتی اش می باشد. به همین دلیل دخالت اشخاصی غیر از اصحاب دعوی مرحله ی نخستین در این مرحله مجاز نمی باشد.

مهلت مقرر برای تجدیدنظر برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم در خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی در نظر گرفته شده است. ماده ی ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی احکامی را که می توان از آن ها تجدید نظر خواست را بیان نموده است. این احکام شامل کلیه ی دعاوی غیر مالی و دعاوی مالی که میزان خواسته ی آن بالای سیصد هزار تومان باشد. اگر در یک دادخواست دعاوی متعدد طرح شده باشد قابلیت تجدید نظر پذیری هر یک جداگانه تعیین می شود. لکن متفرعات دعوا (اموری که مستلزم اقامه ی دعوی جداگانه نیستند مثل حق الوکاله ی وکیل) و به تبع اصل دعوا می تواند قابل تجدیدنظر باشد یا نباشد.

برخلاف وخواهی، قرار قابل تجدید نظر خواهی است که در ماده ی ۳۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی از آن ها نام برده شده است. همچنین آراییی که قابل تجدید نظر هستند نیز در شرایطی غیر قابل تجدید نظر خواهند شد مثل این که حکم صادره مستند به اقرار در دادگاه باشد یا این که حکم مستند به نظر کارشناسی باشد که طرفین کتباً رأی وی را قاطع دعوا قرار داده باشند و نیز ممکن است خود طرفین توافق نموده باشند و حق تجدیدنظر خواهی را از خود ساقط نموده باشند.

در توصیف نوع رأی نیز همانند واخواهی باید بگوییم که مطابق ماده ی ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه بایستی ذیل رأی قابل تجدید نظر بودن یا نبودن رأی را اعلام کند اگر رأی فی الواقع قطعی بود لکن دادگاه آن را قابل تجدید نظر اعلام کرده باشد چنین امری حقی برای فرد ایجاد نمی کند و تخلف محسوب می شود و اگر هم دادگاه رأی را قطعی اعلام نموده باشد لکن فی الواقع قابل تجدیدنظر باشد، فرد می تواند تجدیدنظر نماید و دادگاه بدوی مکلف به بررسی و ارجاع پرونده به دادگاه تجدیدنظر است.

تجدید نظر خواه در این مرحله کسی است که حکم کلاً یا جزئاً علیه او صادر شده باشد. ورود ثالث و جلب ثالث نیز در این مرحله مجاز می باشد.

آثار

پس از طرح این مباحث به سوال اصلی مطروحه باز می گردیم. حکم بدوی صادر شده است و محکوم علیه از حکم صادره تجدیدنظر خواهی می نماید. این کار چه تأثیری بر جای می گذارد؟ تکلیف حکم بدوی صادر شده چه خواهد شد؟

ماده ی ۳۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی: «تجدیدنظر خواهی از آرای قابل تجدید نظر که در قانون احصا گردیده ، مانع اجرای حکم خواهد بود هر چند دادگاه صادر کننده ی رأی آن را قطعی اعلام نموده باشد مگر در مواردی که طبق قانون استثنا باشد». این ماده بیان گر مهمترین اثر تجدیدنظر خواهی از حکم یعنی اثر تعلیقی است. هنگامی که حکمی قابل تجدیدنظر خواهی باشد، تا اتمام مدت تجدید نظر ، حکم بدوی به اجرا در نمی آید اگر هم از حکم تجدید نظر خواهی شود تا روشن شدن تکلیف و صدور حکم تجدیدنظر خواهی اجرای حکم معلق می شود. زیرا ممکن است دادگاه تجدید نظر رأی دادگاه بدوی را نقض کند و حکم مغایر با رأیی که دادگاه بدوی صادر کرده بود صادر نماید. زیرا تجدیدنظر خواهی طریقی برای اعمال حق و اصلاح اشتباهات قضایی است و حکم صادره را اصلاح می نماید. بنابراین نباید حکمی به اجرا درآید که ممکن است دارای اشکال و اشتباه باشد. آرای که در دعاوی مالی تا میزان سیصد هزار تومان صادر شده اند، هم چنین سایر احکامی که قطعی هستند مثل رأی مستند به نظر کارشناس که طریق رأی وی را قطعی اعلام نموده اند و موارد دیگری که از آن ها یاد نمودیم، چون قابل تجدید نظر نیستند بنابراین به محض صدور به اجرا در می آیند. بنابراین اگر شخصی در دعوایی که قطعی است دادخواست پژوهش تقدیم نماید، اثر تعلیقی ایجاد نمی کند و چنین دادخواستی مورد رسیدگی واقع نمی شود و دادگاه قرار عدم استماع صادر می کند.

حال اگر دادگاه بدوی که باید نوع حکم را توصیف نماید ذیل رأی آن را قطعی اعلام نمود اما محکوم علیه مدعی قابلیت تجدید نظر خواهی از رأی باشد و دادخواست تجدیدنظر تقدیم بنماید، تکلیف چیست؟ در چنین صورتی دادگاه بدوی حق صدور دستور اجرای رأی را ندارد ولو رأی در واقع قطعی باشد. در این حالت دادخواست تجدید نظر به دادگاه تجدید نظر رفته و دادگاه تجدید نظر در مورد قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی تعیین تکلیف می نماید و اگر حکم را قابل تجدیدنظر داشت رسیدگی نموده که در این صورت یا حکم بدوی تأیید می شود و یا نقض شده و مجدداً مورد بررسی قرار می گیرد و یا این که دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی را قطعی اعلام می نماید و در چنین صورتی قرار عدم استماع دعوای تجدید نظر صادر می نماید. در چنین حالتی که زمان صدور قرار عدم استماع دعوای تجدید نظر حکم بدوی اجرا نمی شود و صدور دستور اجرا ممنوع می باشد. بر اثر تعلیقی احکام قابل تجدیدنظر استثنایی در قسمت اخیر ماده ی ۳۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی به چشم می خورد که می گوید: «...مگر در مواردی که مطابق قانون استثنا شده باشد». یعنی در مورد موضوعی قانون اعلام نموده باشد که که تجدید نظر خواهی از این حکم اثر تعلیقی ندارد و حکم بدوی فوراً به اجرا گذارده خواهد شد. چنین امری استثنا محسوب می شود و فقط بایستی به حکم قانون باشد بنابراین قاضی نمی تواند ذیل رأی قابل تجدید نظر خواهی غیر از موارد استثنایی در قانون اعلام کند که این حکم به محض صدور اجرا می شود و اثر تعلیقی نخواهد داشت و چنین کاری خلاف قانون است و موجب زوال اثر تعلیقی حکم نخواهد شد.

ماده ی ۱۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی: «در صورتی که رأی صادره مبنی بر رفع تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق باشد، بلافاصله به دستور مرجع صادر کننده توسط اجرای دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا خواهد شد و در خواست تجدیدنظر مانع اجرا نمی باشد. در صورت فسخ رأی در مرحله ی تجدیدنظر، اقدامات اجرایی به دستور دادگاه اجرا کننده ی حکم به حالت قبل از اجرا اعاده می شود و در صورتی که محکوم به، عین معین بوده و استرداد آن ممکن نباشد، مثل یا قیمت آن وصول و تأدیه خواهد شد»

این ماده از مصادیق قسمت اخیر ماده ی ۳۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی است. بنابراین اگر شخصی در دعوای تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق در مرحله ی بدوی پیروز شده است، درست است که این دعوای غیر مالی اعتباری و قابل تجدیدنظر هستند و در واقع باید این چنین می بود که تا بیست روز از صدور حکم بدوی و تا روشن شدن تکلیف دعوای تجدیدنظر، حکم به تخلیه ی متصرف داده نشود لکن این ماده اثر تعلیقی تجدیدنظر خواهی چنین دعوای را سلب نموده و به محض صدور به اجرا درمی آیند.

حال اگر فرد مقابل یا همان متصرف محکوم شده در مرحله ی بدوی، دعوای تجدیدنظر مطرح نمود و در این دعوای پیروز شد چه؟ در این صورت قسمت اخیر ماده ی ۱۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی تعیین تکلیف

نموده است. در چنین حالتی اقدامات اجرایی به حالت قبل باز می گردد یعنی مال غیر منقول از محکوم له مرحله ی بدوی پس گرفته شد و مجدداً به تصرف متصرف سابق داده می شود.

ماده ی دیگری که در این زمینه می توان بدان اشاره نمود ماده ی ۴۱۷ قانون تجارت است: « حکم ورشکستگی به طور موقت اجرا می شود»

در مورد تفسیر و توضیح ماده و این که مفهوم و قلمرو واژه ی موقت چیست نظرات مختلف وجود دارد. این ماده نیز بدین معناست که هنگامی که حکم بدوی ورشکستگی صادر می شود با وجود این که ورشکستگی یک دعوی غیر مالی است و بایستی تا اتمام مهلت تجدید نظر خواهی و تعیین تکلیف آن اجرا نشود اما به محض صدور به اجرا گذاشته می شود و این اجرا به طور موقت است تا زمانی که حکم صادره قطعی اعلام شود.

اثر دیگری که از تجدیدنظر خواهی ایجاد می شود این است که صلاحیت دادگاه بدوی خاتمه می یابد. لکن تفاوتی که این اثر با اثر تعلیقی دارد این است که اثر تعلیقی به محض صدور حکم بدوی ایجاد می شود ولی این اثر زمانی ایجاد می شود که نسبت به حکم تجدیدنظر خواهی شود. یعنی ممکن است که محکوم علیه نسبت به حکم تجدید نظر خواهی ننماید در نتیجه تصحیح رأی و سایر موارد در صلاحیت دادگاه بدوی باقی خواهد ماند.

از نمونه های این مورد می توان به این موارد اشاره نمود:

ماده ی ۱۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی که بیان می کند که اگر تا قبل از تقدیم دادخواست تجدیدنظر ، خواهان بخواهد درخواست تأمین خواسته بنماید باید به دادگاه بدوی رجوع کند لکن بعد از تقدیم دادخواست تجدید نظر ، مرجع صالح برای درخواست تأمین خواسته دادگاه تجدیدنظر است.

ماده ی ۳۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی نیز تصحیح رأی تا قبل از تجدیدنظر خواهی را در صلاحیت دادگاه بدوی و پس از آن در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر می داند.

اثر دیگری که تجدیدنظر خواهی از احکام به جا می گذارد اثر انتقالی است. اثر انتقالی همان گونه که در مورد وخواهی نیز بیان نمودیم به این معناست که دادگاه تجدید نظر مجدداً حکم را با تمام جهات و مسائل موضوعی و حکمی مورد بررسی قرار می دهد و مجدداً به ایرادات ، اعتراضات و دلایل طرفین توجه می کند. این دادگاه می تواند مجدداً قرار های اعدادی صادر نماید یا این که از نتایج قرارهای مرحله ی بدوی که صحت آن ها مورد وثوق باشد استفاده نماید. از نظر حکمی نیز دادگاه تجدیدنظر اختیار کامل دارد و لزومی به استناد به احکام و مواد استفاده شده دادگاه بدوی ندارد و ممکن است موضوع را منطبق با قانون و مواد

دیگر تشخیص داده و مستند به آن ها حکم صادر نماید در مورد محدوده ی اثر انتقالی باید گفت که دادگاه تجدید نظر به همان مواردی رسیدگی می نماید که در مرحله ی بدوی مورد رسیدگی واقع شده بود . زیرا تجدید نظر، رسیدگی مجدد است نه رسیدگی برای نخستین بار بنابراین طرح ادعای جدید در این مرحله مسموع نیست. لکن دلیل جدید پذیرفته می شود.

golestanbar.ir

کلیات

فرجام خواهی یک مرحله ی نظارتی است که طی آن دیوان عالی کشور آرای صادره از محاکمه را از جهت انطباق با قوانین و موازین و مقررات مورد بررسی قرار می دهد. بنابراین رسیدگی در دیوان عالی کشور یک رسیدگی شکلی است و متفاوت از مرحله ی تجدید نظر است به عبارت دیگر فرجام خواهی مرحله ی دادرسی محسوب نمی شود.

رسیدگی در دیوان عالی کشور اصلاحی نیست. زیرا رأی صادره را مورد قضاوت مجدد قرار نمی دهد. رسیدگی عدولی نیز نیست. زیرا در مرجع صدور رأی مطرح نمیشود. ماده ی ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی تعریف رسیدگی فرجامی را بیان می دارد. ماده ی ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی آرای قابل فرجام خواهی و ماده ی ۳۶۹ نیز آرای غیر قابل فرجام را بیان نموده است.

مهلت فرجام خواهی برای اشخاص مقیم در کشور بیست روز و برای افراد مقیم در خارج کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی دادگاه تجدیدنظر شروع می شود و اگر رأی فرجام خواسته از دادگاه بدوی صادر شده باشد ابتدای مهلت تاریخ انقضای مهلت تجدیدنظر است. ورود ثالث و جلب ثالث در مرحله ی فرجام خواهی مجاز نمی باشد زیرا فرجام رسیدگی ماهوی نیست و از طرق عادی شکایت محسوب نمی شود.

افرادی که می توانند دعوای فرجام را مطرح کنند عبارت اند از طرفین دعوا، قائم مقام آن ها، نمایندگان قانونی و وکلای طرفین. تفاوتی که فرجام خواهی با سایر موارد در این قسمت پیدا می کند این است که دادستان کل کشور نیز اگر رأی را مغایر موازین شرعی و قانونی بیابد می تواند تا یک ماه از مهلت های یادشده از رأی صادره فرجام خواهی بنماید. در خواست فرجامی که طرفین دعوا آن را مطرح می نمایند می تواند به دو صورت اصلی و تبعی صورت پذیرد. در یک حکم ممکن است فردی به طور کامل محکوم له یا محکوم علیه واقع نشود. ممکن است هر یک از خواهان و خوانده در مورد یک جزئی از دعوا محکوم علیه و در مورد بخش دیگر محکوم له محسوب شود. در چنین صورتی هر یک از آن ها می توانند در مورد بخشی که حکم علیه شان صادر شده است در خواست فرجام خواهی کنند. و هر یک دادخواست مستقلی تقدیم نمایند. به چنین درخواست فرجام که به طور مستقل مطرح می شود فرجام خواهی اصلی می گویند. حال

در همین شرایط که هر یک از طرفین از جهتی محکوم علیه واقع شده اند فقط یکی از آن‌ها دادخواست فرجام خواهی تقدیم نماید و طرف دیگر از حکم صادره فرجام خواهی ننماید، در چنین صورتی طرف مقابل می‌تواند در برابر فرجام خواهی اصلی فرجام تبعی نماید. فرجام تبعی نیاز به رعایت شرایط فرجام اصلی ندارد و اگر فرجام اصلی به هر دلیلی رد شود یا اینکه فرجام خواه اصلی دادخواست خویش را مسترد کند، فرجام تبعی نیز ساقط خواهد شد. ماده ی ۴۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی در این رابطه می‌گوید: «اگر فرجام خواه دادخواست فرجامی خود را استرداد نماید و یا دادخواست او رد شود حق درخواست فرجام تبعی ساقط می‌شود و اگر درخواست فرجام تبعی باشد بلا اثر می‌گردد.

آثار

اکنون می‌خواهیم به بررسی آثار فرجام خواهی بپردازیم. می‌خواهیم ببینیم اگر از رأیی درخواست فرجام شود چه به صورت اصلی و چه به صورت تبعی چه اثری بر رأی صادره خواهد گذاشت؟

ابتدا باید بیان کنیم هنگامی که از رأیی در خواست فرجام شود این درخواست فقط موثر بین طرفین است. امری که ماده ی ۴۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی بدان اشاره کرده است و در مورد واخواهی و تجدیدنظر نیز آن را بیان نمودیم. بنابراین اگر چند نفر محکوم علیه حکمی واقع شوند و فقط برخی درخواست فرجام بنمایند و در فرجام خواهی رأی صادره نقض شود و رأی جدید صادر شود فقط بین افرادی که فرجام خواه و فرجام خوانده بودند اجرا می‌شود مگر این که رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت به سایرین نیز تسری می‌یابد.

فرجام خواهی همان گونه که در ابتدای مبحث نیز اشاره نمودیم از طرق فوق العاده شکایت از آرا است. در نتیجه برخلاف واخواهی و تجدیدنظر اثر انتقالی ندارد. چون دیوان عالی کشور رسیدگی ماهوی نمی‌نماید و مرحله سوم رسیدگی نیست. بنابراین دعوا مجدداً با همه ی مسائل موضوعی و حکمی مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد. دیوان فقط رأی را از جهت انطباق با موازین قانونی و شرعی بررسی می‌کند و یا رأی را نقض یا ابرام می‌نماید. و اگر رأی نقض شود پرونده را به دادگاه تالی احاله می‌دهد و این دادگاه وارد رسیدگی ماهوی می‌شود.

اثر تعلیقی

در طرق عادی شکایت از آرا بیان نمودیم که اعتراض به رأی موجب تعلیق اجرای حکم صادره می شود. ولی در فرجام خواهی این گونه نیست. فرجام خواهی اثر تعلیقی ندارد و اجرای حکم صادره را به تعویق نمی اندازد. فرض کنید شخصی در دعوایی محکوم به تسلیم یک مال شده است. وی بعد از صدور حکم بدوی تقاضای تجدیدنظر می نماید. تا زمان صدور حکم تجدیدنظر وی ملزم به تحویل مال نیست. حال در مرحله ی تجدید نظر نیز حکم بدوی تأیید می شود. سپس وی مستند به دلیلی در خواست فرجام می دهد. در این مرحله دادگاه به درخواست محکوم له دستور اجرای حکم را صادر می کند و این گونه نیست که چون وی دادخواست فرجام داده تا روشن شدن نتیجه صبر شود. دادگاه خود رأساً دستور اجرا صادر نمی کند. محکوم له باید درخواست این کار را بنماید. ماده ی ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی نیز در ارتباط با نداشتن اثر تعلیقی فرجامی است: «درخواست فرجامی اجرای حکم را تا زمانی که حکم نقض نشده است به تأخیر نمی اندازد.....».

بنابراین اصل بر نداشتن اثر تعلیقی فرجام خواهی است مگر این که در قانونی بر تعلیق اجرای حکم اشاره شود. همانند تجدیدنظر خواهی که اصل بر تعلیق حکم است مگر این که اجرای صریح حکم تصریح شود. در مورد استثنائات این مورد و داشتن اثر تعلیقی فرجام خواهی می توانیم به ماده ی ۲۲ قانون ثبت اشاره کنیم: «همین که ملکی مطابق قانون در دفتر املاک به ثبت رسید دولت فقط کسی را که ملک به اسم او ثبت شده و یا کسی که ملک مزبور به او منتقل گردیده و این انتقال نیز در دفتر املاک به ثبت رسیده یا این که ملک مزبور از مالک رسمی ارثاً به او رسیده باشد مالک خواهد شناخت. در مورد ارث هم ملک وقتی در دفتر املاک به اسم وارث ثبت می شود که وراثت و انحصار آن ها محرز و در سهم الارث بین آن ها توافق بوده و یا در صورت اختلاف حکم نهایی در آن باب صادر شده باشد.

تبصره: حکم نهایی عبارت از حکمی است که به واسطه ی طی مراحل قانونی و یا به واسطه ی انقضای مدت اعتراض و استیناف و تمییز دعوایی که حکم در آن موضوع صادر شده از دعوای مختومه محسوب شود.»

بنابراین ثبت ملک به نام وارث در صورت وجود اختلاف نسبت به وراثت و مسائلی از این قبیل منوط به نهایی شدن رأی است. بنابراین بعد از انقضای مهلت تجدیدنظر صدور دستور اجرا ممنوع است و مهلت در خواست فرجام نیز باید سپری شود.

هرگاه حکمی به اجرا در آید و سپس نقض شود مطابق ماده ی ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی عمل می شود: «هرگاه حکمی که به موقع اجرا گذارده شده است بر اثر فسخ یا نقض یا اعاده ی دادرسی به موجب حکم نهایی بلااثر شود عملیات اجرایی به دستور دادگاه اجرا کننده ی حکم به حالت قبل از اجرا بر می

گردد و در صورتی که محکوم به عین معین بوده و استرداد آن ممکن نباشد دادورز (مأمور اجرا) مثل یا قیمت آن را وصول می نماید. اعاده ی عملیات اجرایی به دستور دادگاه به ترتیبی که برای اجرای حکم مقرر است بدون صدور اجرائیه به عمل می آید.» در این موارد اعاده ی عملیات اجرایی به دستور دادگاه نیاز به صدور اجرائیه ندارد. لکن اگر ملک با سند رسمی منتقل شده باشد و توسط شخص در آن احداث بنا شده باشد اعاده ی این وضع مستلزم تقدیم دادخواست به خواسته ی ابطال سند رسمی و قلع و قمع بنا است .

همان گونه که گفتیم فرجام دارای اثر تعلیقی نیست و حکم صادره به درخواست محکوم له به اجرا در می آید . حال می خواهیم نحوه ی اجرای آن حکم را ذیل عنوان دو مبحث محکوم به مالی و غیر مالی مورد بررسی قرار دهیم.

محکوم به مالی

بند الف ماده ی ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی می گوید: «چنان چه محکوم به مالی باشد در صورت لزوم به تشخیص دادگاه قبل از اجرا از محکوم له تأمین مناسب اخذ خواهد شد»

هدف این است که اگر در رسیدگی فرجامی رأی نقض شود و دادگاه تالی حکم دیگری صادر نماید با اعاده ی عملیات اجرایی بتوان حق محکوم علیه مرحله ی بدوی را به وی باز نشانند. بنابراین تأمین از محکوم له اخذ می شود تا این اعاده ی عملیات اجرایی با مشکل مواجه نشود.

چه دعاوی مشمول این ماده می شود؟ محکوم به مالی ، محکوم بهی است که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد و موضوع آن یک حق مالی است از قبیل وجه نقد یا هر مال دیگر . علاوه بر مالی بودن محکوم به ، باید قابلیت فرجام نیز داشته باشد. بنابراین طبق قسمت اول بندالف ماده ی ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی خواسته ی حکم باید بیش تر از دو میلیون تومان باشد و از دادگاه بدوی صادر شده باشد و محکوم علیه در مهلت مقرر تجدید نظر خواهی نکرده باشد.»

نکته دیگری هم که باید به آن توجه شود هدف دریافت تأمین است . همان طور که قبلاً هم گفتیم اخذ تأمین جهت اعاده ی حق محکوم علیه مرحله ی بدوی است . بنابراین اگر ملاتت شخص محرز باشد نیاز به اخذ تأمین نیست. و حکم به اجرا در می آید زیرا شرط ذکر شده در بند الف ماده ی ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی این است که دادگاه لزوم اخذ تأمین را تشخیص دهد. بنابراین اگر دادگاه بداند که آن فرد ملاتت کافی دارد نیازی نیست که از وی تأمین گرفته شود. نیاز به اخذ تأمین باید برای دادگاه ایجاد شود تا

حکم به دادن تأمین دهد. منظور از دادگاه دادگاه صادرکننده ی حکم است و این تأمین باید قبل از اجرای حکم اخذ شود.

تأمین باید به میزان محکوم به باشد و می تواند به صورت مال منقول ، غیر منقول، وجه نقد، ضمانت نامه ی بانکی و باشد.

اکنون به بررسی یک فرض می پردازیم:

الف علیه ب اقامه ی دعوا با خواسته ی پرداخت ۱۰۰ میلیون تومان وجه نقد به عنوان دین می نماید. دادگاه بدوی با بررسی شواهد میزان دین را ۵۰ میلیون تشخیص داده و حکم به پرداخت ۵۰ میلیون تومان می دهد. شخص در مهلت تجدید نظر خواهی دادخواست تقدیم نمی کند. شخص الف تقاضای اخذ ۵۰ میلیون تومان را می نماید. در چنین حالتی دادگاه حکم را اجرا نمی نماید و مطابق بند الف ماده ی ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی تشخیص می دهد که باید از وی تأمین اخذ نماید. مثلاً الف مال غیر منقول به ارزش ۵۰ میلیون تومان به دادگاه بسپارد. سپس دادگاه دستور پرداخت ۵۰ میلیون تومان وجه نقد را به الف می دهد. ب در مهلت فرجام خواهی دادخواست فرجام با این استدلال که سابقاً این دعوا در دادگاه دیگر رسیدگی شده و حکم صادر شده است تقدیم می نماید. حال ممکن است در پاسخ به این فرجام شخص الف نیز فرجام تبعی بنماید و مدعی شود که دادگاه به همه ی دلایل ابرازی وی توجه ننموده و میزان دین را به جای ۱۰۰ میلیون و ۵۰ میلیون تومان تعیین نموده است. چنین فرجامی تأثیری بر اجرای حکم نخواهد داشت. زیرا حکم صادره به اجرا در می آید. فرجام تأثیری بر اجرای حکم صادره ندارد و صرفاً در مورد محکوم به مالی که محکوم له درخواست اجرای حکم را می نماید تأمین مناسب به تشخیص دادگاه اخذ می شود. در فرض بیان شده چون حکم در مورد ۵۰ میلیون تومان صادر شده است. به همین جهت به درخواست محکوم له واخذ تأمین از وی حکم صادره به اجرا در می آید. فرجام تبعی نیز همان آثار فرجام اصلی را خواهد داشت. در این فرض در پاره ی خواسته ای حکمی صادر نشده است. در چنین فرضی با اخذ تأمین حکم اولیه به اجرا در می آید و در مورد فرجام اصلی شخص ب با موضوع اعتبار امر مختومه و فرجام تبعی شخص الف در مورد عدم توجه دادگاه به دلایل ابرازی رسیدگی به عمل می آید. اگر دیوان عالی کشور حکم بدوی را ابرام نمود، تأمین اخذ شده از شخص الف به وی مسترد می شود و اگر دیوان عالی کشور حکم را در هر مورد نقض نمود پرونده را به دادگاه تالی ارجاع می دهد و دادگاه رسیدگی ماهوی می نماید و مجدداً حکم صادر می نماید. اگر در این رسیدگی مجدد شخص الف محکوم له واقع شود، ب باید ۵۰ میلیون دیگر را نیز بپردازد و اگر ادعای شخص ب وارد باشد و چنین دعوایی قبلاً با چنین موضوع و سببی بین این افراد رسیدگی شده و حکم صادر شده باشد دادگاه قرار سقوط دعوا صادر می نماید و عملیات اجرایی اعاده می شود.

محکوم به غیر مالی

در این مورد بند ب ماده ی ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی بیان می دارد: «چنان چه محکوم به غیر مالی باشد و به تشخیص دادگاه صادرکننده حکم، محکوم علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم تا صدور رأی فرجامی به تأخیر خواهد افتاد»

محکوم به غیر مالی محکوم بهی است که موضوع آن یک حق غیر مالی باشد. یعنی حقی که مستقیماً قابل تقویم به پول نیست. هر چند ممکن است دارای آثار مالی باشد مانند طلاق که یک حق غیر مالی است اما همراه با آن مباحث مهریه و نفقه قابل طرح است که بار مالی دارند. بعضی از حقوق نیز ذاتاً مالی محسوب می شوند لکن قانون گذار بنا به مصالحی آن ها را غیر مالی محسوب نموده است. از این دسته از حقوق می توان به مسائل بین رابطه ی موجر و مستأجر به استثنای مطالبه ی اجور، دعوی خلع ید، افراز و تقسیم و فروش مال مشاع در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد، دعوی مزاحمت و ممانعت از حق و تصرف عدوانی در اموال غیر منقول^۱

ماده ی ۳۶۷ در مورد دادگاه های بدوی و ماده ی ۳۶۸ در باره ی دادگاه های تجدید نظر آرای قابل فرجام خواهی در امور غیر مالی را نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر، وقف، ثلث، حبس و تولیت نام برده است.

هنگامی که حکمی درباره ی یک امر غیر مالی صادرشود و مدت تجدید نظر آن نیز منقضی شود، حکم صادره به اجرا در می آید لکن اگر محکوم علیه تأمین مناسب بدهد، اجرای حکم تا روشن شدن نتیجه ی فرجام خواهی به تعویق می افتد فلسفه ی وضع این ماده حفظ حقوق محکوم له است. در این مورد برای اجرا نشدن حکم حتماً بایستی از محکوم علیه تأمین اخذ شود و زمان اخذ آن نیز قبل از اجرای حکم است.

تعیین و اخذ تأمین با دادگاه صادرکننده ی حکم است که می تواند دادگاه بدوی یا تجدید نظر باشد. در حضور بند الف تأمین صادره به میزان محکوم به بود، لکن در بند ب چون محکوم به غیر مالی است در نتیجه قابل تقویم به پول نمی باشد. در چنین مواردی تأمین باید طوری تعیین شود که اگر در رسیدگی فرجامی فرجام خواه موفق نشد زمینه برای اجرای حکم صادره فراهم باشد. مثالی در این مورد را بررسی می نماییم: آقای الف با خانم ب ازدواج نموده سپس خانم ب مدعی تدلیس از طرف همسر خویش مبنی بر نابینای شده و از دادگاه تقاضای تأیید فسخ نکاح را نمودند. در دادگاه تجدیدنظر نیز این حکم مورد تأیید قرار گرفت. سپس آقای الف در مهلت بیست روز، در خواست فرجام نمود با این استدلال که دادگاه به دلایل

^۱ . شمس . عبدالله ، دوره ی بنیادین ، جلد اول ، صفحه ی ۱۵۰

وی توجه ننموده و همسر وی از نابینایی اش مطلع بوده است در چنین صورتی باز هم دادگاه فسخ نکاح را تأیید می نماید یعنی حکم صادره به اجرا در می آید مگر این آقای الف تأمین مناسب بدهد. دادگاه نوع و میزان تأمین را مشخص نموده و تا روشن شدن نتیجه ی نهایی از تأیید حکم فسخ نکاح جلوگیری می کند. اگر مجدداً حکم صادر شده تأیید شود به اجرا درخواهد آمد و اگر هم حکم صادره نقض شود تأمین آزاد می شود و اگر هم حکم به اجرا در آمده باشد طبق ماده ی ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی عمل می شود.

حال فرض کنید اگر خانم الف علاوه بر خواسته ی تأیید فسخ نکاح از دادگاه مهریه ی خویش به مبلغ یکصد میلیون تومان را نیز مطالبه نموده باشد. دادگاه حکم فسخ نکاح را تأیید نمود اما دریافت مهریه را رد کرد با این استدلال که در فسخ نکاح قبل از نزدیکی به وی چیزی تعلق نمی گیرد و بعد از نزدیکی نیز مستحق اجرت المثل است و چون نزدیکی صورت نگرفته بود وی مستحق چیزی نیست. آقای ب در مورد حکم فسخ نکاح تجدیدنظر خواهی نمود با این ادعا که خانم الف از نابینایی وی اطلاع داشته است. لکن در این مرحله نیز حکم بدوی تأیید شده در مرحله ی فرجام آقای ب با این استدلال که دادگاه به دلایل وی توجه ننموده تقاضای فرجام خواهی نموده طبق قاعده حکم صادره باید اجرا شود زیرا فرجام اثر تعلیقی ندارد اگر دادگاه تشخیص دهد و محکوم علیه نیز حاضر به سپردن تأمین تعیین شده توسط دادگاه باشد حکم صادره به اجرا در نخواهد آمد در مقابل خانم الف نیز فرجام تبعی نموده و مدعی دریافت مهریه ی خویش می شود. چنین موردی تأثیری بر اجرای حکم نخواهد گذاشت زیرا در این مورد حکمی صادر نشده بود تا جلوی اجرای آن گرفته شود اگر دعوی وی در این قسمت رد شود او مجدداً می تواند با دلایل کافی اقامه ی دعوا کند.

در این فرض دیوان عالی کشور اگر حکم را در هر مورد از فرجام اصلی و تبعی نقض نمود پرونده را به دادگاه تالی احاله می نماید و آن دادگاه مجدداً رسیدگی به عمله می آورد. اگر حکم صادره نقض شود تأمین اخذ شده آزاد می گردد.

فرجام با واسطه

فرجام با واسطه فرجامی است که توسط دادستان کل کشور صورت می گیرد. این نوع فرجام پس از انقضای مهلت قانونی صورت می گیرد. در چنین صورتی محکوم علیه دادخواست خود را به دفتر دادستان کل تقدیم می نماید. اگر دادستان تشخیص دهد که رأی صادره با قانون و موازین شرعی مغایرت دارد از دیوان عالی کشور تقاضای نقض حکم صادره را می نماید. اکنون می خواهیم تأثیر چنین فرجامی را بر حکم صادره بررسی نماییم.

ماده ی ۳۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی: « پس از درخواست نقض از طرف دادستان کل ، محکوم علیه رأی یاد شده می تواند با ارائه ی گواهی لازم به دادگاه اجرا کننده ی رأی ، تقاضای توقف اجرای آن را بنماید.

دادگاه مکلف است پس از اخذ تأمین مناسب دستور توقف اجرا را تا پایان رسیدگی دیوان عالی کشور صادر نماید.»

در این نوع فرجام پس از پذیرش درخواست فرجام توسط دفتر دادستان ، فرجام خواه می تواند گواهی درخواست نقض حکم را به دادگاه اجرا کننده ارائه دهد و درخواست توقف اجرای حکم کند. در این نوع فرجام خواهی تفاوتی بین مالی یا غیر مالی بودن محکوم به وجود ندارد. در هر دو صورت تأمین از محکوم علیه گرفته می شود و اجرای حکم صادره تا صدور حکم نهایی به تعویق می افتد. اگر محکوم به مالی باشد تأمین به همان میزان اخذ می شود و اگر محکوم به غیر مالی باشد تأمین اخذ میشود که متناسب وده و در صورت عدم موفقیت فرجام خواه اجرای حکم صادره را تضمین نماید. حال اگر حکم به نفع فرجام خواه صادر شود مطابق حکم جدید عمل شده و تأمین آزاد می گردد و اگر حکم قبلی مورد تأیید قرار گیرد نیز به اجرا درآمده و در صورت نیاز از محل تأمین پرداخته می شود.

ممکن است سوال شود آیا در فرجام با واسطه نیز می تواند فرجام تبعی مطرح شود؟ بله همان طور که گفتیم فرجام تبعی زمانی مطرح می شود که هر یک از طرفین جزئاً محکوم له وعلیه واقع شده اند. در چنین صورتی طرف مقابل نیز می تواند از همین طریق فرجام خواهی تبعی نماید و تأثیر آن بر اجرای حکم نیز همانند فرجام خواهی اصی است.

فصل چهارم - اعاده ی دادرسی

کلیات

اعاده ی دادرسی یکی از طرق فوق العاده شکایت از آرا است که به موجب آن محکوم علیه می تواند از حکم قطعی شده مجدداً در همان مرجع اعتراض بنماید. اصل بر این است که حکمی که قطعی می شود دیگر مختومه شده و امکان طرح شکایت از آن وجود ندارد. اما این شیوه شکایت از این جهت متفاوت از سایر طرف می باشد. اعاده ی دادرسی شکایتی عدولی محسوب می شود. زیرا دادگاه صادرکننده ی رأی از رأی صادره ی خویش عدول می نماید و آن را تغییر می دهد.

ماده ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی جهاتی را که می توان به دلیل آن ها از حکم تقاضای اعاده ی دادرسی نمود را بیان کرده است. از این ماده استنباط می شود که فقط احکام دادگاه ها قابل اعاده ی دادرسی هستند و نمی توان از قرار صادره از دادگاه خواه مقدماتی یا قطعی، تقاضای اعاده ی دادرسی نمود. اعاده دادرسی از این جهت به واخواهی شباهت دارد.

مهلت اعاده ی دادرسی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج کشور دو ماه می باشد. ابتدای شروع این مهلت در مورد احکام حضوری قطعی از تاریخ ابلاغ و نسبت به احکام غیابی حسب مورد از تاریخ انقضای مهلت واخواهی یا تجدید نظر آغاز می شود.

در اعاده ی دادرسی فقط طرفین دعوا و وکلا و قائم مقام آن ها حق طرح شکایت دارند و ورود ثالث و جلب ثالث در این مرحله مجاز نیست. زیرا ورود ثالث و جلب ثالث تا هنگامی امکان پذیر است که دادرسی خاتمه نیافته باشد ولی همان گونه که اشاره شد اعاده ی دادرسی شکایتی است که نسبت به احکام قطعی شده تحت شرایطی صورت می گیرد. پس امکان دخالت اشخاص ثالث در این مرحله وجود ندارد. اعاده ی دادرسی نیز همانند فرجام به دو صورت اصلی و طاری قابل طرح است. اعاده ی دادرسی اصلی، طریق شکایتی است که در آن محکوم علیه به طور مستقل دادخواست تقدیم می کند. اعاده ی دادرسی طاری اعاده دادرسی است که فردی که حکمی علیه او به عنوان دلیل مطرح شده در اثنای دادرسی نسبت به آن اعاده

ی دادرسی می کند که به آن اعاده ی دادرسی تبعی نیز می گویند. درخواست اعاده ی دادرسی طاری به دادگاهی داده می شود که حکم در آن دادگاه به عنوان دلیل ابراز شده است.

آثار

در خصوص تأثیر اعاده ی دادرسی بر اشخاص ثالث در قانون اشاره ای نشده است لکن با توجه به وحدت ملاک در مورد مواد مرتبط با واخواهی و تجدید نظر و فرجام می توان گفت که در اعاده دادرسی نیز حکم صادره فقط بر طرفین تأثیر گذار است و نسبت به سایر کسانی که طرف حکم قرار نگرفته اند تأثیری ندارد مگر این که رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در چنین صورتی نسبت به سایرین نیز حکم جدید اعمال می شود.

اثر دیگر اعاده دادرسی اثر انتقالی آن است. در طرق عادی شکایت از آرا اثر انتقالی وجود داشت. بدین طریق که دادگاه به همان پرونده مجدداً با همه ی مسائل موضوعی و حکمی به رسیدگی می پرداخت. اما قاعدتاً طرق فوق العاده اثر انتقالی ندارند اما اعاده ی دادرسی این گونه نیست. اعاده ی دادرسی در محدوده ی همان ادعا دارای اثر انتقالی است. هنگامی که دادگاه حکمی که مورد شکایت واقع شده است را فسخ می نماید باید مجدداً در همان موضوع رسیدگی نماید. بنابراین صدور قرارهای اعدادی و بررسی های موضوعی و حکمی در این طریق شکایت مطرح می شود.

هنگامی که حکمی صادر قطعی می شود علی الاصول باید به اجرا درآید حال اگر از حکم صادره با شرایط بیان شده تقاضای اعاده ی دادرسی شود چه تأثیری بر دادرسی صورت گرفته و حکم قطعی صادر شده خواهد داشت؟ پاسخ این سوال را ذیل دو بخش در مورد اعاده ی دادرسی اصلی و طاری مورد بررسی قرار می دهیم.

اعاده ی دادرسی اصلی

همان گونه که می دانیم طرق فوق العاده شکایت از آراء علی القاعده تأثیری بر اجرای حکم صادره ندارد. بنابراین هنگامی که شخصی از حکمی به طریق فوق العاده اعتراض می نماید آن حکم به اجرا در می آید و تقدیم دادخواست آن شخص اثر تعلیقی بر اجرای حکم نخواهد گذاشت. لکن اعاده ی دادرسی این گونه

نیست. ماده ی ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی این مورد را بیان نموده است: « با دادخواست اعاده ی دادرسی و پس از صدور قرار قبولی آن به شرح ذیل اقدام می گردد:

الف- چنان چه محکوم به غیر مالی باشد اجرای حکم متوقف خواهد شد.

ب- چنان چه محکوم به مالی است و امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد، به تشخیص دادگاه از محکوم له تأمین مناسب اخذ و اجرای حکم ادامه می یابد.

ج- در مواردی که در خواست اعاده ی دادرسی مربوط به یک قسمت از حکم باشد حسب مورد مطابق بندهای الف و ب اقدام می گردد.»

محکوم به غیر مالی

بند الف ماده در مورد محکوم به غیر مالی است. همان گونه که در فصل گذشته نیز بیان نمودیم محکوم به غیر مالی محکوم بهی است که موضوع آن یک حق غیر مالی باشد یعنی قابل تقویم به پول نباشد هر چند که ممکن است دارای آثار مالی باشد. همانند نسب، طلاق و این بند بیان گر اثر تعلیقی اعاده دادرسی در امور غیر مالی است. هنگامی که از حکمی تقاضای اعاده ی دادرسی شود که موضوع آن یک حق غیر مالی باشد حکم صادره اجرا نخواهد شد تا هنگامی که بررسی مجدد صورت گیرد و حکم جدید صادر شود. پس حکم جدید قابل اجرا است. فرض کنید زنی علیه مردی اقامه دعوا مبنی بر وجود رابطه ی زوجیت و الزام به تنظیم سند رسمی ازدواج می نماید. حکم به نفع زن صادر می شود مرد از حکم صادره تقاضای تجدید نظر خواهی می نماید اما مجدداً رأی قبلی تأیید می شود. در مرحله ی فرجام هم از محکوم علیه تأمین گرفته میشود و حکم اجرا نمی شود لکن حکم قبلی ابرام می شود تأمین در صورت عدم نیاز به وی مسترد شده و حکم به اجرا در می آید. اما مرد با این بیان که زن در اثبات ادعای خویش حيله و تقلب به کار برده است تقاضای اعاده ی دادرسی می نماید. اگر دادگاه دادخواست وی را بپذیرد اجرای حکم صادر شده متوقف می شود بنابراین سند ازدواج تنظیم نمی شود تا زمانی که نتیجه ی نهایی دادرسی مشخص شود.

در اعاده ی دادرسی با محکوم به غیر مالی برخلاف فرجام خواهی که از محکوم علیه تأمین اخذ می شود تا اجرای حکم متوقف شود، بدون اخذ تأمین اجرای حکم به تعویق می افتد. ولی محکوم علیه باید تقاضای توقیف عملیات اجرایی را بنماید.

بنابراین اعاده ی دادرسی در محکوم به غیر مالی دارای اثر تعلیقی است لکن محکوم علیه بایستی توقیف عملیات اجرایی را از دادگاه در خواست نماید.

محکوم به مالی

بند ب ماده ی ۳۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی که در بالا آن را ذکر کردیم در مورد محکوم به مالی است. محکوم به مالی ، محکوم بهی است که موضوع آن یک حق مالی است . یعنی مستقیماً قابل تقویم به پول است . هنگامی که محکوم به مالی باشد اجرای حکم با شرایطی صورت می گیرد. ابتدا این که امکان اخذ تأمین بایستی وجود داشته باشد. بنابراین اگر در دعوی که محکوم به مالی باشد امکان اخذ تأمین وجود نداشته باشد و محکوم علیه از حکم صادره اعاده دادرسی نماید حکم صادره اجرا نمی شود . هر چند که محکوم به مالی باشد زیرا حتماً باید تأمین اخذ شود تا حکم معلق شود . این مورد نیز همانند محکوم به غیر مالی است که تأمین اخذ نمی شود و اجرای حکم متوقف می شود.

علاوه بر تأمین ، خسارت احتمالی نیز باید اخذ شود. تأمین همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم باید به میزان محکوم به باشد زیرا هدف و فلسفه ی گرفتن تأمین این است که اگر حکمی که از اعاده ی دادرسی صادر می شود مغایر با حکم صادره قبلی باشد امکان احقاق حق محکوم علیه سابق وجود داشته باشد و اگر خسارتی نیز از این بابت به وی وارد شود نیز بتوان از محل خسارت احتمالی آن را جبران نمود.

نکته ی دیگر این است که دادگاه باید تشخیص دهد. معنای تشخیص در این ماده چیست؟ شاید بتوان این گونه گفت که منظور این است که دادگاه احراز نماید که در رسیدگی مجدد حکم مغایر با حکم قبلی صادر شود، محکوم له سابق آن قدر دارا باشد که بدون سپردن تأمین نیز قادر به پرداخت محکوم به و جبران خسارات حاصل از آن به محکوم علیه شود. لکن به نظر می رسد که منظور این است که دادگاه تشخیص دهد چه نوع و میزانی از تأمین مناسب تر می باشد. زیرا هنگامی که محکوم به مالی باشد حتماً باید تأمین اخذ شود تا حکم به اجرا در آید. در این موارد محکوم له باید از دادگاه تقاضا نماید که با پرداخت تأمین حکم به اجرا در آید بنابراین اگر محکوم له چنین درخواستی نکند حکم اجرا نمی شود تا زمانی که نتیجه ی نهایی مشخص شود.

نمونه ای را در این فرض بررسی می نمایم:

فرض کنید آقای الف علیه آقای ب اقامه ی دعوا مبنی بر پرداخت ۵۰ میلیون تومان وجه نقد به عنوان دین می نماید. شخص ب در این دعوا محکوم علیه واقع شد و دادگاه حکم به پرداخت پول نمود . در مرحله ی

تجدیدنظر نیز حکم تأیید شده و در مرحله ی فرجام نیز حکم صادره ابرام شد. سپس شخص ب از حکم صادره با این استدلال که سند ی که الف به آن استناد نمود جعلی است، تقاضای اعاده ی دادرسی نمود. در این مرحله اجرای حکم متوقف می شود تا زمانی که نتیجه ی اعاده ی دادرسی مشخص شود ولی اگر فرد الف که محکوم له است متقاضی پرداخت تأمین به میزان ۵۰ میلیون و خسارت احتمالی شود، حکم اجرا می شود و فرد ب باید محکوم به را پرداخت کند. حال اگر حکم قبلی تأیید شود تأمین به محکوم له مسترد می شود و اگر حکم به نفع محکوم علیه سابق صادر شود ۵۰ میلیون باید به او پس داده شود و این تأمین به این جهت است که اگر محکوم له سابق پول را مصرف نموده باشد از تأمین سپرده شده حق محکوم علیه سابق و خسارات وی پرداخت شود.

حال در موارد بیان شده اگر حکم قبلی اجرا شده بود و سپس تقاضای اعاده ی دادرسی شود و حکم به نفع محکوم علیه سابق صادر شود، مطابق ماده ی ۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی عمل می شود که در فصل پیشین آن را بیان نمودیم.

اعاده ی دادرسی طاری

اعاده ی دادرسی طاری هنگامی است که حکمی بین دو نفر صادر و قطعی شده و محکوم علیه به هر دلیلی به آن اعتراض ننمود سپس دعوای دیگری بین این دو شخص مطرح می شود که طی آن محکوم له دعوای پیشین به این حکم قبلی به عنوان دلیل استناد می نماید. در چنین موقعیتی شخصی که سند علیه او ابراز شده است نسبت به آن حکم اعاده ی دادرسی می نماید. حال می خواهیم بررسی کنیم که اعاده ی دادرسی این شخص چه تأثیری بر دادرسی خواهد داشت؟

ماده ی ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی: «دادگاهی که دادخواست اعاده ی دادرسی طاری را دریافت می دارد مکلف است آن را به دادگاه صادرکننده ی حکم ارسال نماید و چنان چه دلایل درخواست را قوی بداند و تشخیص دهد حکمی که در خصوص درخواست اعاده ی دادرسی صادر می گردد موثر در دعوا می باشد، رسیدگی به دعوای مطروحه را در قسمتی که حکم راجع به اعاده ی دادرسی در آن موثر است تا صدور حکم نسبت به اعاده ی دادرسی به تأخیر می اندازد و در غیر این صورت به رسیدگی خود ادامه می دهد.

بنابراین ابتدا دادگاهی که دادرسی دوم در آن جریان دارد باید دادخواست اعاده ی دادرسی طاری را به دادگاه صادرکننده حکم بدهد. سپس دادگاهی که دادخواست اعاده ی دادرسی طاری به آن تقدیم شده است باید آن را بررسی نماید. اگر دلایل وی را قوی بداند و این اعتراض را موثر در دادرسی بداند رسیدگی به

این دعوا را تعویق می اندازد تا زمانی که نسبت به حکم قبلی رسیدگی دوباره به عمل آید. و اگر اعتراض را موثر نداند رسیدگی را ادامه می دهد. بنابراین در اعاده ی دادرسی طاری بحث تامین مطرح نمی شود.

فرض کنید الف علیه ب اقامه ی دعوی تصرف عدوانی ملک خویش را نمود و در دعوا حکم به نفع وی صادر شد. شخص ب از حکم اعتراض ننمود. مدتی بعد شخص الف مجدداً علیه ب اقامه ی دعوی اجرت المثل استفاده از ملک خویش را اقامه نمود و حکم سابق را مستند خویش قرار داده در این مرحله شخص ب از حکم قبلی اعاده دادرسی می نماید. دادگاه این اعتراض را به دادگاه صادرکننده حکم پیشین ارسال می دارد. چون این اعتراض موثر دادرسی است، دادگاه رسیدگی را متوقف می نماید تا زمانی که دادگاه اولیه مجدداً دعوی تصرف عدوانی را بررسی نماید. اگر حکم قبلی تأیید شود دادگاه دوم به رسیدگی دعوی اجرت المثل ادامه می دهد و اگر حکم قبلی تغییر کند دعوی دوم نیز منتفی خواهد شد.

تبصره ی ماده ی ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی فرضی را بیان می کند که اعاده ی دادرسی طاری نسبت به حکمی مطرح شود ه در دیوان عالی کشور درحال رسیدگی است . در چنین موردی نیز درخواست به دادگاه صادر کننده حکم ارجاع می شود و رسیدگی در دیوان تا روشن شدن نتیجه اعاده ی دادرسی متوقف می شود.

بنابراین اعاده دادرسی طاری دارای اثر تعلیقی است در این مورد تفاوتی بین محکوم به مالی و غیر مالی وجود ندارد.

فصل پنجم - اعتراض شخص ثالث

کلیات

یکی دیگر از طرق فوق العاده شکایت از آراء اعتراض شخص ثالث است. اصل این است که حق اعتراض با محکوم علیه که خود یکی از اصحاب دعوا است می باشد. و اشخاص ثالث حق اعتراض تحت عناوینی چون واخواهی ، تجدیدنظر ، فرجام و اعاده دادرسی را ندارند. حال ممکن است دعوایی بین دو شخص مطرح باشد که به طریقی به حق شخص دیگری ارتباط پیدا کند. در چنین مواردی قانون گذار به آن ها اجازه داده که به دعوا اعتراض نمایند. ماده ی ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی می گوید: «اگر درخصوص دعوایی ، رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده ی او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید»

برخلاف سایر طرق اعتراض، طرح اعتراض شخص ثالث فاقد جهات خاصی می باشد و آرای که اشخاص ثالث می توانند به آن اعتراض کنند در قانون احصا نشده است و مطابق ماده ی ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی هر رأیی از دادگاه عمومی، انقلاب ، و تجدیدنظر قابل اعتراض ثالث است. با توجه به اطلاق این ماده در می یابیم علاوه بر احکام، قرارها نیز توسط اشخاص ثالث قابل اعتراض می باشند. به علاوه مهلت خاصی نیز برای اعتراض اشخاص ثالث در نظر گرفته نشده است.

معترض باید ذی نفع باشد و اعتراض را علیه اصحاب دعوا مطرح نماید. مطابق ماده ی ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی اعتراض شخص ثالث نیز می تواند به دو صورت اصلی و طاری مطرح شود.

اعتراض ثالث اصلی اعتراضی است که شخص ثالث به هر طریقی از مفاد رأی صادره مطلع می شود و رأساً اقدام به تقدیم دادخواست می نماید. این دادخواست باید دارای شرایط قانونی باشد و به دادگاهی داده شود که آن رأی را صادر نموده است.

اعتراض ثالث طاری بدین صورت است که دعوایی بین دو نفر مطرح شده و حکم صادر شده است. شخص ثالث که در این دعوا محق است به هر دلیلی نسبت به این رأی اعتراض نمی نماید. سپس یکی از طرفین دعوا مجدداً دعوای دیگری علیه ثالث اقامه می کند و از حکم قبلی به عنوان دلیل استفاده می کند در چنین موقعیتی شخص ثالث نسبت به حکم صادره اعتراض می کند. اعتراض ثالث طاری نیاز به تقدیم دادخواست ندارد و در دادگاهی که آن حکم به عنوان دلیل ارائه شده است مطرح می شود مگر این که درجه ی این دادگاه از دادگاه صادرکننده ی رأی پایین تر باشد که در این صورت پس از طرح اعتراض در این مرجع، ثالث باید به دادگاه صادر کننده حکم دادخواست تقدیم نماید.

آثار

اعتراض ثالث دارای اثر انتقالی است. اما این اثر انتقالی و سمتی که طرق عادی شکایت از آرا دارا هستند را ندارد. اثر انتقالی در اعتراض ثالث معدود به مواردی است که ثالث نسبت به آن ها اعتراض می نماید و این موارد مجدداً هم در جنبه ی حکمی و هم موضوعی مورد بررسی قرار می گیرد.

در مورد اثر اعتراض ثالث در مورد سایر اشخاص نیز باید بگوییم هنگامی که چند نفر در یک حکم صادره محق شناخته شوند یا به نوعی دعوا به آن ها ارتباط بیاید اگر فقط یک نفر از آن ها نسبت به حکم اعتراض ثالث نماید، رسیدگی مجدد به عمل می آید و حکم جدیدی صادر می شود که این حکم جدید فقط نسبت به همان شخص و طرف مقابل دعوا معتبر است و نسبت به سایرین که به حکم اعتراض نمودند حکم سابق اجرا خواهد شد لکن اگر ماهیت حکم به گونه ای باشد که قابل تجزیه و تفکیک نباشد نسبت به سایرین نیز تسری خواهد یافت.

اثر تعلیقی در اعتراض ثالث اصلی

اکنون می خواهیم مهمترین اثر اعتراض شخص ثالث را بررسی نماییم. می خواهیم ببینیم هنگامی که شخص ثالث نسبت به حکم صادره ی قبلی اعتراض می کند تکلیف حکم صادره چیست؟ آیا به اجرا در می آید یا متوقف می شود؟

اعتراض شخص ثالث از طرق فوق العاده شکایت از آرا است. بنابراین علی الاصول دارای اثر تعلیقی نمی باشد و حکم قبلی باید به اجرا درآید. لکن چون حق ثالث ممکن است تضییع شود، با وجود شرایطی می توان اجرای حکم را به تأخیر انداخت ماده ی ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی در این باره می گوید: دو اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای

حکم ممکن نباشد دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می کند.»

پس اصل این است که اجرای حکم به تأخیر نمی افتد. مگر این که جبران ضرر زیان ممکن نباشد و تأمین اخذ شود. به عنوان مثال فرض کنید الف علیه ب اقامه ی دعوی تصرف عدوانی نموده و در دعوا پیروز شده و ملک را درد اختیار گرفته است. سپس شخص ج که مالک بوده به این حکم اعتراض می کند. دادگاه تشخیص می دهد که اگر این حکم اجرا شود و شخص ج نیز در دعوا پیروز شود مشکلی وجود نخواهد داشت و می تواند ملک را از ید الف خارج بنماید بنابراین حتی اگر شخص ج نیز حاضر به سپردن تأمین باشد دادگاه اجرای حکم را متوقف نمی کند.

حال فرضی را در نظر بگیرید که موضوع حکم تحویل یک انگشتر گران قیمت است که در ید شخص ب بوده است. الف علیه او اقامه ی دعوا کرده و حکم به نفعش صادر می شود. سپس ج که خود را مالک انگشتر می داند و برای او دارای ارزش مادی و معنوی زیاد است ، نسبت به این حکم اعتراض می نماید. در چنین فرضی اجرای حکم می تواند متوقف شود زیرا شخص الف آن قدر دارای ملاتت نیست که اگر حکم به نفع ج صادر شد قادر به پرداخت قیمت مال باشد، هم چنین عین آن مال برای ج دارای ارزش معنوی زیادی می باشد. بنابراین وی با سپردن تأمین می تواند از اجرای حکم جلوگیری کند. اگر ج صرفاً در خواست توقف حکم را نماید و تأمین ندهد حکم به اجرا در می آید. در این مورد هیچ تفاوتی بین مالی یا غیر مالی بودن محکوم به نیست.

در هر دو صورت اگر تشخیص داده شود که جبران ضرر امکان پذیر نیست با اخذ تأمین حکم به اجرا در نمی آید.

تأمین در محکوم به مالی باید به میزان همان محکوم به باشد و در محکوم به غیرمالی باید به نحوی باشد که زمینه ی اجرای حکم فراهم بماند.

در مثال اول که حکم به اجرا در آمد اگر در دعوی اعتراض ثالث حکم سابق تأیید شود که مشکلی وجود نخواهد داشت ولی اگر حکم به نفع ثالث صادر شود، مطابق ماده ی ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی عمل می شود و وضعیت به حالت سابق اعاده خواهد شد.

در مثال دوم که اجرای حکم با اخذ تأمین به تعلیق درآمد ، اگر در دعوی اعتراض ثالث حکم قبلی تأیید شود همان اجرا خواهد شد و تأمین به شخص مسترد می شود و اگر از این بابت ضرری به صاحب حق برسد

از محل تأمین جبران می شود و اگر حکم به نفع ثالث صادر شود حکم جدید اجرا خواهد شد و تأمین نیز به وی بازگردانده می شود.

اثر تعلیقی در اعتراض ثالث طاری

همان گونه که گفتیم اعتراض ثالث طاری بدین معناست که یکی از طرفین به رأی که سابقاً در دادگاهی صادر شده است و طرف دیگر از آن به عنوان دلیل استفاده می کند اعتراض می نماید. در چنین صورتی تکلیف دعوای مطروحه چه می شود؟ ماده ی ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی می گوید: «در صورت وصول اعتراض ثالث طاری از طرف شخص ثالث چنان چه دادگاه تشخیص دهد حکمی که در خصوص اعتراض یاد شده صادر می شود موثر در اصل دعوا خواهد بود، رسیدگی به دعوا را به تأخیر می اندازد. در غیر این صورت به دعوای اصلی رسیدگی کرده رأی می دهد و اگر رسیدگی به اعتراض برابر ماده ی ۴۲۱ با دادگاه دیگری باشد به مدت بیست روز به اعتراض کننده مهلت داده می شود که دادخواست خود را به دادگاه مربوط تقدیم نماید. چنان چه در مهلت مقرر اقدام نکند دادگاه رسیدگی به دعوا را ادامه خواهد داد»

بنابراین در اعتراض ثالث طاری دو فرض متصور می شود. حالت اول این است که رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث طاری در صلاحیت همان دادگاهی است که در حال رسیدگی به دعوای مطروحه است. دادگاه دعوای اعتراض ثالث را مورد بررسی قرار می دهد و اگر تشخیص دهد که حکمی که صادر میشود در اصل دعوا موثر است، رسیدگی به دعوا را متوقف می کند. تا نتیجه ی اعتراض ثالث مشخص شود و اگر حکم به نفع ثالث صادر شود، جایی برای رسیدگی به دعوای دوم وجود نخواهد داشت و اگر حکم به نفع ثالث نباشد رسیدگی به دعوای دوم ادامه خواهد یافت.

اگر دادگاه تشخیص دهد که اعتراض ثالث تأثیری در دعوا نخواهد داشت، رسیدگی به دعوا را به تأخیر نمی اندازد و به هر دو رسیدگی می نماید.

فرض کنید در مثال ذکر شده با موضوع تصرف عدوانی، شخص ج اعتراض ثالث اصلی ننماید. پس از مدتی الف علیه ج نیز اقامه ی دعوا مبنی بر مطالبه ی اجرت المثل بنماید. سپس ج در پاسخ به این دادرسی، اعتراض ثالث نماید، چون این اعتراض در این دعوا موثر است دادگاه رسیدگی را متوقف می نماید تا نتیجه ی اعتراض ثالث مشخص شود و اگر حکم به نفع ثالث صادر شود حکم سابق اجرا نمی شود و اگر اجرا شده بود به حالت سابق اعاده می شود و دعوای دوم نیز ادامه نمی یابد ولی اگر حکم به نفع ثالث صادر نشد حکم قبلی به اجرا در آمده و دادرسی دوم نیز ادامه می یابد.

فرض دوم حالتی است که دادگاهی که حکم مورد اعتراض به عنوان دلیل به آن ارائه شده است از دادگاه صادر کننده رأی پایین تر بوده در نتیجه صلاحیت رسیدگی به دعوا را نداشته باشد در چنین فرضی نیز اگر دادگاهی که دعوا در آن جریان دارد تشخیص دهد که اعتراض ثالث تأثیری در این دعوا ندارد به رسیدگی دعوا ادامه می دهد و اعتراض ثالث شخص نیز با تقدیم دادخواست در دادگاه صادر کننده رأی اولیه بررسی می شود. اگر هم دادگاه تشخیص دهد که رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث در دعوی مطروحه موثر است، رسیدگی را متوقف می نماید و به ثالث ابلاغ می کند تا ظرف بیست روز دادخواست اعتراض ثالث اصلی را به دادگاه صالح تقدیم نماید و گواهی آن را به این دادگاه ارائه نماید و اگر بیست روز منقضی شود و وی گواهی را ارائه نکند دادگاه به رسیدگی دعوا ادامه خواهد داد. اگر در چنین حالتی که وی بدون عذر موجه به دادگاه، دادخواست اعتراض ثالث اصلی تقدیم نکند ضرری متحمل شود، خودش اقدام به زیان خویش نموده و دادگاه مسئولیتی در این زمینه ندارد وی می تواند مجدداً از طریق اعتراض ثالث مال خود را استرداد نماید.

در پایان این بخش نیز اشاره ای به ماده ی ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی می کنیم که می گوید اگر اعتراض ثالث وارد تشخیص داده شود، مفاد حکم سابق در همان زمینه لغو خواهد شد و اگر حکم قابلیت تفکیک نداشته باشد همه ی آن الغا خواهد شد و حکم جدید صادر می شود.

نتیجه

در این تحقیق به بررسی نتایج حاصل از شکایت از آرا پرداختیم گفتیم که این طرق به دو دسته ی عادی و فوق العاده تقسیم می شوند. طرق عادی در دو بخش تحت عنوان واخواهی و تجدید نظر مورد بررسی قرار گرفت. و ملاحظه نمودیم که این طرق دارای آثار تعلیقی و انتقالی هستند در مقابل طرق فوق العاده آرا به سه دسته فرجام، اعاده ی دادرسی و اعتراض ثالث تقسیم می شوند که در سه بخش مجزا مورد بررسی قرار گرفتند این طرق در برخی موارد با اخذ تأمین ا ز محکوم علیه اجرای حکم را معلق می کنند و در برخی موارد با اخذ تأمین از محکوم له حکم به اجرا در می آید که همه ی این موارد با ذکر نمونه و شرایط خاص خود در تحقیق شرح داده شده این موارد جهت احتیاط برای احقاق حق شخصی است که ممکن است حق وی در معرض تضییع واقع شود . بنابراین باید مقرراتی وضع شود تا زمینه برای احقاق حق ذی حق واقعی باقی بماند . امید است با رعایت دقیق قانون، چتر عدالت در همه جا گسترده شود و هیچ حقی پایمال نگردد.

فهرست منابع

- ۱- ابهری، حمید، راهنمای آیین دادرسی مدنی، انتشارات مجد ۱۳۸۹
- ۲- بهمن یار، خسرو، مقاله ی اعاده ی دادرسی
- ۳- حاتم زاده ، سید علی ، مقاله ی اعتراض به رأی بدوی، تجدید نظر خواهی
- ۴- حکیمی، مهدی، مقاله ی آثار اعتراض شخص ثالث
- ۵- شمس، عبدالله ، آیین دادرسی مدنی ، دوره پیشرفته ، جلد دوم، نشر میزان ، ۱۳۸۰
- ۶- فرخی، علی ، مقاله ی واخواهی از حکم
- ۷- مدنی، سید جلال الدین ، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه ملی ایران
- ۸- مهاجری، علی ، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه های عمومی و انقلاب ، جلد دوم، کتابخانه گنج دانش ، ۱۳۸۰
- ۹- میرزایی، علیرضا، محشای قانون اجرای احکام مدنی ، انتشارات بهنامی ، ۱۳۸۸
- ۱۰- واحدی، قدرت الله ، بایسته های آیین دادرسی مدنی، نشر میزان ، ۱۳۸۷
- ۱۱- مقالات برگزیده از سایت WWW.VAKIL.NET